

**مدت: 35/5 دقیقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در مناقشه‌ای، دو مناقشه‌ای بود که بر استدلال به دلیل سلطنت وارد شده بود. وجه اول دیروز بحث شد. وجه ثانی: وجه ثانی این است که این حدیث شریف زائد بر آنچه که در بناء عقلاء و ارتکازات عقلائییه هست ثابت نمی‌کند و باید ببینیم آیا توی سیره عقلائی و بناء عقلائی اعراض موجب خروج از ملکیت پیش عقلاء هست یا نیست؟ اگر نیست این روایت دلالت ندارد. اگر هست پس این روایت دلیل آخری نمی‌شود. این ارشاد به همان است و بر همان اساس است نه یک دلیل جداگانه.

«الوجه الثانی: حدیث السلطنة لا یثبت زیادة على السلطات العرفیة العقلاییة الثابتة للمالکین»، حدیث سلطنت «الناس مسلطون على أموالهم» این اثبات نمی‌کند علاوه و یک چیزی اضافه بر سلطه‌های عرفیه عقلائییه‌ای که این سلطه‌ها برای مالکین ثابت است. همان که توی عقلاء برای مالکین ثابت است این همان‌ها را دارد می‌فرماید. اما این که اعراض هم شخص سلطه دارد بر این که مال را بدون بیع، بدون شراء، بدون هبه، بدون معاملات آخر، همین جوری آن را از ملک خودش بیرون بیندازد؛ نه وقف کرده نه فروخته نه با آن پولی اگر بوده چیزی خریده نه صلح کرده، هیچی هیچی، همین جوری بگوید دیگه این ملک من نباشد. این چنین سلطه‌ای توی عقلاء قبول دارند این را؟ یا می‌گویند نه، راه خروج از ملک این است که یکی از این کارها را انجام بدهی؟ تا این کارها را انجام ندادی این دیگه ملک تو است. «و علیه لأنه ورد فى محیط عرفی». چرا می‌گویید حدیث سلطنت اثبات زیاده نمی‌کند؟ می‌فرماید «لأنه ورد فى محیط عرفی» چون این حدیث در یک محیط عرفی وارد شده و مخاطب آن عرف عقلاء هستند. و علیه، بنابراین مطلب که اثبات زیاده نمی‌تواند بکند و در محیط عرفی وارد شده «فدلالتہ على المدعى منوطه بقبول بناء العقلاء فى خروج المال عن الملك بالإعراض»، دلالت این حدیث بر مدعی که بگوییم اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود منوط است به قبول بناء عقلاء در خروج مال از ملک به توسط اعراض. «ولا یمكن عده دلیلاً مستقلاً»، و ممکن نیست شمردن این حدیث سلطه را، حدیث

سلطنت را یک دلیل مستقل. «إلا أنه مع ذلك لا يخلو من الفائدة؛ لأن إحراز إمضاء المذكور محل إشكال مع الغض عن هذا الحديث على ما سيأتي». بله. البته این جور نیست که این حدیث بلافائده باشد. این فائده را دارد که خب بنائات عقلانی که برای ما مسلم شد خب بناء عقلانی که خودبه خود که حجت نیست. باید شارع ردع فرموده باشد. آن بناء را پذیرفته باشد. ما، بناء عقلاء، بناء عقلانی به درد می خورد که مرئی و منظر معصوم باشد. معصوم از او اطلاع داشته باشد و او را ردع نکرده باشد. پذیرفته باشد. این حدیث به این درد می خورد که آن مواردی که ثابت است برای ما که بناء عقلاء برای یک امری هست به درد این می خورد که با این حدیث، با اطلاق این حدیث بفهمیم که او را امضاء کرده، او را تنفیذ فرموده. اما جایی که نمی دانیم بناء عقلاء هست یا نیست؛ چون این حدیث ناظر به بنائات عقلانیه هست نمی توانیم اثبات بکنیم آن امر را. این دوتا مطلب نباید با هم خلط بشود. «إلا أنه مع ذلك» یعنی مع این که اثبات زیاده نمی کند. مع ذلك خالی از فائده نیست این حدیث شریف که کسی بگوید آقا، این جور که شما می گوید پس این حدیث فایده ای ندارد دیگه، برای چی ائمه فرمودند این را؟ برای چی اسلام این را فرموده؟ می گوئیم نه. این حرف باعث نمی شود که این خالی از فائده بشود. فائده ای بر آن مترتب است. چرا؟ «لأن إحراز إمضاء المذكور محل إشكال مع الغض عن هذا الحديث على ما سيأتي». زیرا امضاء، احراز امضاء مذکور یعنی امضاء آن چه که ذکر شد که بناء عقلاء بر این هست که اعراض را مثلاً موجب خروج می دانند. این محل اشکال است با غمض از این حدیث. بنابر آنچه که بعداً در صفحه بعد ان شاء الله ذیل بحث الارتکاز و سیرة المتشرعه، آن جا می آید. یا آن بحث صفحه بعدترش که بناء العقلاء باشد. می فرمایند که «فبهذا الحديث يمكن إحراز إمضائه». یعنی اگر یک: ما دیدیم توی عقلاء می گویند اعراض موجب خروج از ملکیت است. اگر این را احراز کردیم که بله. مثلاً می گویند آقا، کسی که ایام عید می شود، نزدیک عید نوروز می شود، خیلی از مبل و صندلی و فرش و چیزهایی که چیز است این ها را می گذارند توی کوچه. همین که می گذارند کوچه، اگر ثابت بشود که مردم می گویند این دیگه از ملکیت این آقا در آمده. چون اعراض کرده. اگر این ثابت بشود. یا می رود حمام یک مقداری شامپو دارد، صابون می زند این ها، بقیه اش را همین طور می اندازد آن جا می رود. اگر توی عقلاء این باشد که این دیگه از ملک آن شخص بیرون آمد. و هکذا و هکذا موارد دیگر. که می رود جنگل، می رود نمی دانم ساحل دریا، می رود فلان، یک

استفاده‌ای می‌کند. بقیه‌اش را رها می‌کند می‌رود. اگر ما بگوییم این‌ها موجب، در عقلاء این‌جوری است که این‌ها موجب خروج از ملکیت است آن وقت این حدیث شریف خب توی عقلاء بله. اما شارع هم قبول کرده این را یا نه؟ به اطلاق «الناس مسلطون علی أموالهم» تمسک کنیم بگوییم بله. شارع این را امضاء کرد، این را قبول کرده. پس اشکال دوم خلاصه‌اش این شد که این «الناس مسلطون علی أموالهم» را شما نمی‌توانید یک دلیل مستقلی در کنار و در قبال بناء عقلاء و سیره عقلاء قرار بدهی. بله، می‌توانید او را اگر احراز کردید بناء عقلاء وجود دارد این را دلیل امضاء قرار بدهید. این ...

س:؟؟ یکی این‌که باید احتمال بدهیم که فراموش کرده، اعراض نکرده. دو: این‌که چندان مالیتی ندارد.

ج: نه مالیت که خب ...

س: یک‌ذره شامپو و یک‌ذره صابون ...

ج: نه، یک‌ذره حالا شما، یک‌ذره، اولاً یک‌بار مثلاً یک صابون کذا گرفته آمده یک‌بار سرش را شسته و خب یک صابون حسابی است. ده نفر دیگه می‌توانند بیایند از آن استفاده بکنند. یا شامپوی این‌چنینی است می‌تواند استفاده بکند. این‌که شما می‌فرمایید که احراز نمی‌توانیم بکنیم. اولاً بحث در این است که خود این آقا که خودش می‌داند اعراض کرده یا نکرده؟ آیا به نفس این اعراض باید این مال را خارج شده‌ی از ملکش بداند؟ دیگه آثار ملکیت بر این بار نکند؟ چون وقتی اعراض موجب خروج شد برای خودش و دیگران فرقی نمی‌کند. می‌گوید من دیگه از این ... پس دیگه بعداً می‌شود چی؟ می‌شود غیر ملک خودش. آثار ملکیت برای خودش دیگر ندارد. این یکی برای خودش. دیگری هم اگر متوجه شد. خیلی جاها آدم احراز می‌کند که این دیگه نه فراموش نکرده، حتی شاید به او بگوید. می‌گوید آقا، نپردی بقیه‌اش را؟ می‌گوید ولش کن نمی‌خواهم. یا می‌گوید چه جور... من که نمی‌توانم همراه خودم این‌ها را ببرم. یک ساکی دارم، همه‌ی این‌ها تر است، فلان است و این‌ها ولش کن. خودش دارد می‌گوید ولش کن. ولش کردم این‌ها را. پس خیلی جاها آدم احراز می‌کند. معمولاً آدم احراز می‌کند، همین‌طور رها می‌کند می‌رود. معنایش توی حمام و جای تر و فلان و این‌ها معلوم است رها کرده که دارد می‌رود. بله، یک وقت یک چیزی است که حوله‌اش را مثلاً جا گذاشته خب آن‌جا معلوم است شاید احتمال آدم می‌دهد فراموش کرده. حوله را که رها نمی‌کنند بروند. ولی مازاد بر صابون و

مازاد بر چی، این‌ها چه ...؟ خب «دراسة المناقشة: وقوع الحديث فی محیط عرفی لا يدلّ علی اختصاصه بالسلطات العرفیة العقلائیة، بل مفاده أوسع من ذلك»، این مناقشه، جوابی که از این مناقشه داده می‌شود این است که خلط است این‌جا. مگر به مجرد این‌که مخاطب یک دلیلی عرف بود این حتماً ارشاد بما عندالعرف است؟ نه. شاید شارع می‌خواهد أوسع از آن‌که پیش آن‌ها است جعل بفرماید. بله، یک وقتی هست که یک چیزی در ذهن عرف استبعاد شدید دارد. به جوری که موجب انصراف مطلق می‌شود. آن‌جا اصلاً نمی‌گذارد برای آن کلام اطلاق منعقد بشود. اما نه، اگر به این حد نیست. خب به آن کلام اطلاق منعقد می‌شود برای کلام. شارع أوسع از ما عندالعرف دارد ممکن است یک چیزی را جعل می‌کند. پس اگر ما از اشکالات قبل غمض عین بکنیم این اشکال که بگوییم چون «الناس مسلّون علی أموالهم» در محیط عرفی و به مخاطب عرفی خطاب شده، پس فقط منحصر است به همان‌هایی که عندالعرف است. این نه، این حرف ناتمامی است. این حرف نادرستی است. «وقوع الحديث فی محیط عرفی» این دلالت نمی‌کند علی اختصاص این حدیث به سلطه‌های عرفیه عقلائیة، بل مفاد این حدیث أوسع است من ذلك. یعنی از آن اختصاص به سلطات عرفیه عقلائیة. بنابراین حالا که أوسع شد «فیشمل کلّ تصرف مشروع ولو كان خارجاً عن السلطات العرفیة والعقلائیة»، پس شامل می‌شود هر تصرفی که مشروع باشد. البته یعنی دلیل بر منعش نداشته باشیم از جهت شرعی. ولو این‌که آن تصرف خارج باشد از آن سلطه‌ها و قدرت‌بندی‌های عرفی و عقلائی. «كما ألمعنا إليه فی المناقشة الأولى»؛ همان‌طور که در مناقشه اولی که قبلاً گفتیم به این مطلب اشاره کردیم. پس بنابراین ممکن است که شارع یک امر اضافه‌ای را دارد می‌خواهد بفرماید. أوسع را می‌خواهد بفرماید. بنابراین اگر واقعاً بگوییم این سلطنت بر مال حتی، از آن حرف قبلی‌مان حالا دست برداریم. آن اشکالی که قبلاً کردیم. بگوییم سلطنت بر مال یکی از شعب سلطنت، یکی از مظاهر سلطنت این است که انسان بدون انتقال دادن مالش به دیگری به فروش یا به هبه یا به صلح یا به امثال ذلک یا به واسطه وقف و امثال ذلک بخواهد از ملکش خارج کند به همین که رها کند بگوید دیگه نمی‌خواهم این ملک من باشد. اگر بگوییم یکی از شعب سلطه این است خب «الناس مسلّون» ولو که در بین عقلاء نباشد. خب می‌گوییم «الناس مسلّون علی أموالهم» شارع مقدس دارد همه سلطه‌ها را می‌گوید برای مردم هست. یکی‌اش هم این است. بنابراین مجرد این‌که مخاطب عرف باشد بر این مسئله دلالت

نمی‌کند. «ولکن يمكن الادعاء أن كون المقام من التصرفات المشروعة منوط بأن يرى العرف و العقلاء مشروعية الخروج عن الملك بالاعراض عنه فإن الحديث حينئذ يكون شاملاً للاعراض بالاطلاق المقامي لذلك».

می‌فرمایند که ممکن است که این ادعا را کسی بکند. یعنی در قبال این‌که می‌گوییم این‌که مخاطب عرف است. حتماً موجب این نمی‌شود که کلام؛ همان فقط مقصود باشد و اوسع از او نباشد ممکن است کسی ادعا بکند که این‌که مقام کون المقام من التصرفات المشروعة، این‌که مقام یعنی که اعراض از ملک از تصرفات مشروعه باشد که شارع منع نفرموده، این منوط است به این‌که عرف عقلاء مشروعیت خروج از ملک به اعراض را بپذیرند.

قبول داشته باشند. چون اگر عرض کردم. اگر عقلاء می‌گویند چنین چیزی شدنی نیست. خیلی بعید است. مگر می‌شود؟ خب این باشد، این باعث این می‌شود که اصلاً اطلاق نداشته باشد کلام. چون گفتیم چیزهایی که خیلی مستبعد است کلام اطلاق ندارد. او را نمی‌گیرد. مثلاً از باب مثال عرض می‌کنم. اگر یک کسی گفت که، به فرزندش گفت یا به کارگرش گفت. گفت اکرم جیرانی. این همسایه‌های من را اکرام بکن. اکرم جیرانی. بعد یک دو سه تا همسایه‌هایی هستند که هم خودش می‌داند هم این شخص می‌داند که این‌ها از دشمنان سرسخت این آقا هستند. وقتی می‌گوید اکرم جیرانی، این‌جا می‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم؟ گفته جیران من را دیگه. خب این‌ها هم جیران. یا نه؟ این‌جا در اثر این‌که آدم می‌شود سرسخت‌ترین دشمنان خودش هم بگوییم اکرام بکن؟ این باعث می‌شود که اطلاق ضربه ببیند و بگوییم انصراف دارد. یا مثلاً فرض کنید یک طلبه محترمی مثلاً حالا رفته در شهرستانی جایی، نامه می‌نویسد برای رفیقش می‌گوید آقا، همه‌ی کتاب‌های من را بفروش. و پولش را برای من بفرست. این‌جا می‌گوید خب بله، حالا همه‌ی کتاب‌ها بله. ولی یک کتاب‌هایی که دم دستی است حتماً هر روز به آن آدم احتیاج دارد. این هم یعنی گفته؟ مثلاً وسائل الشیعه را گفته؟ این یک کتابی است که خیلی مستبعد است طلبه بگوید این هم نمی‌خواهم. این‌که ابزار کارش است. می‌خواهد مراجعه کند. فلذا است که به اطلاق تمسک نمی‌کند. زنگ می‌زند می‌گوید حتی این هم مقصود تو بود؟ به خودش اجازه نمی‌دهد قبل از استبصار از او و استخبار از او به اطلاق تمسک بکند. بنابراین مواردی که از نظر عرفی مستبعد است جداً، این موارد مواردی است که ظهور کلام محل اشکال واقع می‌شود و نمی‌شود به عموم تمسک کرد یا به اطلاق تمسک کرد. «فإن الحديث حينئذ» اگر عقلاء مشروعیتش را قبول دارند می‌گویند عیب ندارد

ولی حالا خودشان ممکن است سیره‌ای بر این نداشته باشند می‌گویند بله اشکالی ندارد یک مقننی که شارع مثلاً بگوید موجب خروج می‌شود «فانّ الحديث حينئذ یكون شاملاً للاعراض بالاطلاق المقامی لذلك لا نوافق المناقشة الثانية من جهة أنّ الحديث غیر مختص بالسلطات العقلیة. و لكن نوافقها في جهة أنّ شموله للمقام منوط بقبول بناء العقلاء حتى يتم إطلاقه المقامی.» این ذیل شاید این را می‌خواهند بفرمایند در ذیل که اگر فرض کنیم که این‌جوری باشد که این لفظاً «الناس مسلطون علی اموالهم» لفظاً نگیرد این اعراض را، ولی عقلاء اعراض را مشروع می‌دانند برای خروج از ملکیت و اعراض را سبب خروج از ملکیت می‌دانند. وقتی شارع می‌آید می‌گوید «الناس مسلطون علی اموالهم» اگر واقعاً قبول ندارد که مثلاً اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود خب این جا دارد که این‌جا بیاید چکار کند؟ بیاید بیان بکند، تنبیه کند، توجه بدهد به این مسأله. اگر توجه نداد به این مسأله توجه نداد خب معلوم می‌شود که قبول دارد. فرق اطلاق مقامی با اطلاق لفظی این است که اطلاق لفظی این است که خود آن واژه شامل می‌شود، اطلاق مقامی این است که نه واژه شامل نمی‌شود امام مقام مقامی است که گوینده اگر مقصودش است باید بیان کند، اگر بیان نکرد معلوم می‌شود که مثلاً فرض کنید که شارع می‌فرماید که اگر کلب حالا کلب که مثلاً فرموده حالا ما در غیر کلب شک کردیم، فرموده که مثلاً اغسل انائی که موش در آن اِناء مرده، روایت داریم دیگر که به خدمت شما عرض شود که کسی از یک منبعی استفاده می‌کرد مدتی، بعد روایت عمار سبابی است بعد دیدی که توی این یک موش متلخه‌ای که اعضاء آن هم از هم گسسته شده توی این منبع آب است. این خب یک چند روزی وضو می‌گرفتند لباس‌هایشان را با این می‌شستند ظروفشان را با این می‌شستن این‌ها. آن‌جا حضرت سلام الله علیه فرموده است که هر ظرفی و هر چیزی که این آب به او ملاقات کرده است آن را باید تطهیر کنی. که این دلالت می‌کند بر این‌که موش نجس است، آن آب منتجس شده، این آب به هرچی ملاقات کرده آن هم منتجس است. خب فرموده بشور، خب شستن چی هست؟ معنای شستن چی هست؟ روشن است معنای شستن، انواعی دارد، اقسامی دارد، با آب قلیل بشوری، با آب کر بشوری، با آب جاری بشوری، با آب باران بشوری، شستن معنایش مفهوم است. اما آیا این‌جا تعفیر لازم است یا نه؟ ما در کلب آن‌جا فرموده بشور و تعفیر هم فرموده بکن، تعفیر یعنی خاک‌مالی کردن. آیا در مورد موش هم خاک‌مالی باید کرد یا نه؟ این‌جا نمی‌توانیم به اطلاق لفظی تمسک کنیم، چون خاک‌مالی کردن با تراب این‌که مشمول مفهوم غسل نیست ولی اطلاق مقامی یعنی چی؟ یعنی می‌گوییم شارع در مقام تعلیم و آموزش دادن به طریقه‌ی تطهیر بود، گفت بشور با آب بشور. در این مقامی که در مقام تعلیم تطهیر بود نگفت خاک‌مالی کن، و در این مقام کلام را و بیان را از تعفیر مطلق گذاشت رها گذاشت. این اطلاق مقامی دلالت می‌کند که بر این‌که پس تعفیر در این‌جا لازم نیست. پس فرق بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این شد که ما در اطلاق لفظی خود آن واژه‌ای که متکلم او را استخدام کرده خود آن واژه مفهومش شامل می‌شود. اما در اطلاق مقامی آن مفهوم شامل نمی‌شود ولی چیزی است که مقام مقامی است که اقتضاء می‌کرد که اگر آن لازم است بگوید، حالا که این نگفت معلوم می‌شود آن لازم نیست و شرط نیست. حالا در این‌جا می‌گویند اگر ما فرض کنیم بگوییم خود «الناس مسلطون علی اموالهم» شامل نمی‌شود اما اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که وقتی این مسأله در بین عرف رائج باشد که اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود این مقام مقامی است که جا دارد که شارع تعلیم کند بگوید حواس‌تان جمع باشد

اعراض فایده ندارد. حالا که نگفته معلوم می‌شود که این را پذیرفته و قبول کرده. خب این هم مربوط به این قسمت اخیر.

«محصلة دراسة الأخبار لا يستفاد من الاخبار لوحدها حكم كلى للإعراض، و إن استفيد ذلك، فلا يفهم منها خروج الملكية.» می‌گویند ما پنج طائفه از اخبار ذکر کردیم دیگر که آخری اش همین حدیث سلطنت بود. می‌گویند از این اخبار به تنهایی استفاده نمی‌شود یک حکم کلی راجع به باب اعراض «و ان استفيد ذلك فلا يفهم منها خروج الملكية» یعنی این‌که در باب اعراض خب ما چندتا حکم داشتیم؟ یکی این‌که اولاً اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود یا نه این یکی. دو: بعد از آیا در مواردی که شخص اعراض کرده است دیگران می‌توانند بیایند این مال معرض عنہ را تملک کنند یا نه؟ اگر در قریب به عید نوروز مثلاً آمد یک فرش کار شده‌ای را یا میزی، صندلی‌ای چیزی را گذاشت توی کوچه، یک بحث این است که آیا با این اعراض این از ملکش خارج شد یا نشد؟ این یک بحث است. یک بحث این است که دیگران می‌توانند بیایند این را بردارند برای خودشان تملک کنند؟ از این احادیث گذشته ایشان می‌فرمایند ما راجع به این‌که اعراض چه حکمی دارد نتوانستیم مطلبی را استفاده بکنیم. حالا اگر هم استفاده بکنیم آن حکم دومی است که دیگران می‌توانند تملک کنند اما حکم اولی که نفس اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود این را استفاده نمی‌کنیم. «و ان استفيد ذلك» اگر هم استفاده بشود ذلك یعنی حکم کلی اعراض «فلا يفهم منها خروج الملكية» خروج ملکیت را استفاده نمی‌کنیم که نفس اعراض موجب خروج ملکیت باشد، این را استفاده نمی‌کنیم. «لكن لو أغمضنا عن ذلك فحديث السلطنة لا يشمل الفرض الأخير من فروض الإعراض الأربعة؛ لأنه لم يفك المالك ملكيته عن ماله في هذا الفرض، و لم يُملكه أو يبيحه للعموم أيضاً.» خب در صفحه‌ی صد و هشتاد و سه آن‌جا ما گفتیم که چهار فرض برای اعراض تصویر کردیم، فرض اول چی بود؟ «مجرد إلغاء ملكية العين عن نفسه من دون القيام بأي فعل عملي للإلغاء» اولی این بود که بابا فقط توی ضمیرش توی دلش می‌گوید این دیگر مال من نباشد ولی هیچ کاری نمی‌کند نه می‌آید بیرون بگذارد نه می‌رود پرتش کند جایی هیچی، فقط همین‌طور نشسته الان مسافرت هم هست، همین‌طور توی ذهنش می‌گوید فلان فرش دیگر مال من نباشد، این اول. دو «رفع اليد عن العين و التخلي عنها مع فك الملكية عن نفسه، من غير تملكها أو إباحتها لغيره» دو این است که نه تملیک دیگری نمی‌آید بکند ولی توی ذهنش می‌گوید من دیگر این را نمی‌خواهم از ملکش هم جدا می‌کند می‌آورد می‌گذارد توی کوچه، این هم صورت دوم. صورت سوم این بود که «رفع اليد كذلك و لكن مع قصد التملك أو الإباحة لغيره» دوم این بود که نه، سه کار می‌کند یک: این‌که توی ذهنش می‌گوید من دیگر این را نمی‌خواهم قطع علاقه‌ی ملکیت می‌کند. دو: یک کار عملی هم انجام می‌دهد می‌آید می‌گذارد توی کوچه. سه: قصد می‌کند که این ملک کسی بشود که می‌آید برمی‌دارد، قصد تملیک به دیگری می‌کند یا قصد اباحه‌ی برای دیگری که مباح باشد برای دیگران، این هم سوم بود. چهارم «الفرض الأنف من غير إلغاء الملكية عن نفسه أو التملك أو الإباحة لغيره» قسم چهارم این بود که اصلاً همین‌طور می‌آید بیرون می‌گذارد اصلاً دیگر غافل از این حرف‌ها است، نه از اعراض غفلت دارد نه از این‌که تملیک دیگران بکند نه این‌که اباحه کند برای دیگران. اصلاً این چیزها توی ذهنش خلجان نکرده، غفلت محض فقط آمده گذاشته بیرون. این هم قسم چهارم بود. خب حالا صحبت این است که ما اگر حدیث سلطنت را بگوییم «الناس مسلطون على اموالهم» بنابر این‌که این حدیث

بگوییم مسأله‌ی اعراض از آن استفاده می‌شود آیا آن قسم اول هم این استفاده می‌شود؟ این‌که فقط توی ضمیرش مرور بدهد و بنا بدهد که مثلاً فلان چیز دیگر ملک من نباشد همین، اصلاً مسافرت هم هست، این می‌گویند که نه «لکن لو اغمضنا عن ذلک» یعنی عن ذلک از این‌که متعرض نیست، نه گفتیم نه متعرض است و حدیث سلطنه حکم اعراض را هم متعرض است و دارد بیان می‌کند. حالا اگر این‌جوری شد «فحدیث السلطنة لا یشمل» این‌جا را من بد گفتم که گفتم اولی، چهارمی «لا یشمل الفرض الاخیر» ....

س: ...

ج: بله چهارمی دارم می‌گویم استدراک کردم بله.

«لا یشمل الفرض الاخیر من فروض الاعراض الاربعة» چهارمی چی بود؟ چهارمی این بود که اصلاً غافل است فقط آمده گذاشته بیرون همین، این‌که اعمال سلطنه نیست، سلطه توجه می‌خواهد باید اراده کند، این‌جا غافل است فقط آورده گذاشته بیرون. پس بنابراین قسم چهارم را حدیث سلطنت نمی‌گیرد. می‌فرمایند که «فحدیث السلطنة لا یشمل» فرض اخیر از فروض اعراض چهارگانه را «لأته لم یفک المالک ملکیتة عن مالی فی هذا الفرد» چون مالک ملکیت آن مال را از ملک خودش منفک نکرده در این صورت، از این امور غافل بوده اصلاً ...

س: ...

ج: نه فرض غفلت داریم می‌کنیم دیگر، توجه به آن نداشته داریم فرض این را می‌کنیم ...

س: ...

ج: نه علم اجمالی هم دارد دیگر اجمالاً توجه دارد.

«و لم یملکه أو یبیحه لغيره ایضاً» اصلاً فک ملک از خودش نکرده، به دیگران هم که تملیک نکرده برای دیگران هم که اباحه نکرده «و لکن ما عدا حدیث السلطنة من الأخبار السابقة یشمل غیر الفرض الأول من

فروض الإعراض، بل یستفاد من التعلیل فی الحدیث الثانی، حکم هذا الفرض ایضاً» خب پس حدیث سلطنت این‌جوری است اما غیر حدیث سلطنت از سایر اخبار گذشته می‌فرمایند که سه فرض بعد را غیر از فرض اول می‌گیرد اما فرض اول را نمی‌گیرد، چون در تمام آن‌ها یک عملی انجام شده بود، در آن احادیث دیگر مثلاً آن غائص رفته بود او چکار کرده بود؟ آن غرق شده بود و دیگر رها کرده بود «و ترکها» حضرت فرمود «و ترکها» پس یک کاری کرده خودش ترک کرده آن را، یعنی خودش فک ملکیت کرده رهاش کرده «ترکها» یا آن بعضی احادیث دیگر که داشتیم آن‌ها هم همین‌جور بود که فرض در آن‌ها این بود که یک کاری انجام بدهد فلذا همان صورت صور ثلاثه‌ی بعد را شامل می‌شود احادیث دیگر. اما صورت اول را شامل نمی‌شود مگر این‌که صورت اول را همه بیابیم بگوییم آن تعلیلی که در آن روایت بود که در آن روایت فرمود که چون طالب ندارد این‌جا شامل می‌شود، چون وقتی خودش آمده بیرون گذاشته ولی غافل از این چیزها بوده دیگر طالب ندارد دیگر، پس آن تعلیل شاملش می‌شود.

س: ...

ج: نه همین که طالب دیگر طالب ندارد دیگر، الان این طالبش نیست. وقتی خودش اعراض کرد توی نفسش نیست دیگر طالبش نیست وقتی طالبش نیست خب آن تعلیل می‌گیرد.



«لكن ماعدا حديث السلطة من الاخبار السابقة يمشل» غير فرض اول از فروض اعراض كه چهار فرض بود كه در آن صفحه گفتيم «بل يستفاد من التعليل في الحديث الثاني حكم هذا الفرض ايضا. إذ مقتضاه جواز أخذ المال لمجرد أن المالك رغب عنه و الأمر في ذلك الفرض كذلك.» چون حديث دوم اين بود كه چون طالب ندارد اين ديگر نميخواهد ديگران مي توانند بيابند آن را بردارند، خب اين صورت همين است ديگر، اين جا هم در نفسش و در ذاتش بنا گذاشت كه من اين را نميخواهم. پس بنا بر اين آن حديث شامل مي شود كه مي آيد يكي مي تواند اين را بردارد و ببرد. منتها بايد توجه بكنيم كه اگر از آن حديثها استفاده كرديم كه اعراض موجب خروج از ملكيت مي شود بله، اما اگر از آن حديثها گفتيم نه خروج از ملكيت استفاده نمي شود فقط استفاده مي شود كه ديگران در اين صورت مي توانند بيابند تملك كنند. آن وقت باز ديگر آن اشكال اصلي باقي مي ماند كه ما براي خروج از ملكيت نمي توانيم به اين ادله، به اين اخبار تمسك بكنيم مگر از راههاي ديگر. و صلي الله على محمد و آله الطاهرين.

پايان.